جلسه 382

شنبه 02/08/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تطبیقات بحث اجتماع امر ونهی بود. فرع دوم صلاة در مکان مغصوب بود. بحث در این بود که ترکیب بین صلاة وغصب ترکیب اتحادی است یا ترکیب انضمامی است.

قبلا عرض کنم: ما در رابطه با صلاة در مکان مغصوب هر چند دو روایت داریم، ولکن هر دو روایت ضعیف السند هستند. یکی روایت تحف العقول است از بعض نسخ نهج البلاغه: «یا کمیل انظر فیم تصلی و علی مَ تصلی، إن لم یکن من وجهه و حلّه فلا قبول». که ادعا می شود اطلاق فلا قبول اقتضاء می کند که صرفا نفی اعطاء ثواب نباشد، بلکه نفی صحت باشد. این عمل مردود است و صحیح نیست. وهمینطور روایت اسماعیل بن جابر جعفی: «لو أن الناس اخذوا ما نهاهم الله عنه فأنفقوه فی ما امرهم به ما قبله منهم». وکسی که غصب می کند و در مکان مغصوب نماز می خواند مصداق این روایت است، اخذ ما نهاه الله فانفقه فیما امر الله.

ولکن هر دو روایت ضعف سند دارد، وما علی القاعدة باید بحث کنیم.

فضل بن شاذان در کتاب طلاق کافی صریحا گفته است که صلاة در دار مغصوبه صحیح است. ومرحوم کلینی هم با سکوت خودش به حسب ظاهر این مطلب را تأیید کرده است.

ما ببینیم علی القاعده اولا ترکیب بین صلاة وغصب ترکیب اتحادی است ودر خارج یک وجود داریم که هم صلاة است و هم غصب، یا ترکیب انضمامی است.

مرحوم نائینی معتقد است که ترکیب انضمامی است. و جالب این است که مرحوم نائینی در مثال شرب ماء مغصوب، معتقد است که ترکیب شرب مغصوب با غصب اتحادی است. طبعا وضوء به آب مغصوب و غصب هم مثل شرب ماء مغصوب وغصب هست و ترکیب اتحادی خواهد بود. ولکن در صلاة وغصب ملتزم شده است که ترکیب انضمامی است. هر چند ما فرق اینها را از نظر مرحوم نائینی نمی فهمیم. مرحوم نائینی معتقد بود دو عنوان در مبدأ مشتقات نمی تواند از مبدأ واحد گرفته بشود. صلاة وغصب دو عنوان هستند مربوط به مبدأ مشتقات هستند. مشتق مصلی وغاصب است. شخص واحد است که هم مصلی است و هم غاصب. اما صلاة وغصب مبدأ مشتقات هستند، ایشان می فرماید محال است دو عنوان در مبدأ مشتقت از معنون واحد اخذ بشود. (که قبلا هم این را عرض کردیم وجواب دادیم). آنوقت ایشان در مثال شرب ماء وغصب این استدلال خودش را فراموش کرده است و ترکیب را اتحادی گرفته است، که طبعا وضوء وغصب هم ترکیبش به نظر ایشان می شود اتحادی. اما صلاة وغصب را ایشان صریحا گفته است که انضمامی است.

حضرت امام ره ترکیب صلاة وغصب را اتحادی می دانند، ولی در عین حال می فرمایند اجتماع امر ونهی جائز است ولولا الاجماع لکنا نفتی بصحة الصلاة فی المکان المغصوب عالما عامدا. ما فعلا فرمایش مرحوم نائینی را که ترکیب بین صلاة وغصب انضمامی است بررسی کنیم، که آیا در خارج دو وجود هستند صلاة وغصب وترکیب انضمامی است یا نه.

اولین فعل در نماز که بررسی کردیم قرائت بود. که گفتیم درست است که قرائت ایجاد موج می کند در هواء در دار غیر، ولی تصرف در هوای ملک دیگران حرام نیست. شما بالای پشت بام موتور کولو را که نصب می کنید ممکن است در فضای پشت بام همسایه ایجا موج بکند و گرم بکند. اینکه حرام نیست. نه بخاطر این فرمایش آقای صدر که فرموده است ما اصلا اطلاقی در حرمت تصرف در ملک غیر نداریم. نه، اطلاق داریم، معتبره اسدی می گوید: «لایحل لاحد أن یتصرف فی مال غیره بدون اذنه». یا موثقه سماعة: «لایحل مال امرئ مسلم الا بطیبة نفسه» که ظاهر است در اینکه تصرف در مال غیر حرام است بدون اذنش. ما اطلاق داریم. اما عرفا ایجاد موج در هوا تصرف در ملک غیر نیست.

دومین فعل قیام ورکوع وجلوس بود. مرحوم نائینی فرمودند قیام مصداق غصب نیست. برای اینکه قیام از مقوله غصب است، غصب در مکان مغصوب از مقوله أین است. مقوله أین با مقوله وضع محال است یکی بشود. تباین دارند ذاتا و وجودا. قیام یک نسبتی است در اعضاء انسان مثلا، تناسبی خاص بین این اعضاء اسمش قیام است، در مقابل جلوس. به حیثی که إذا فرض کون الشخص لا فی مکان باز می شود فرض کرد آن حالت قیام را برای او. چون قیام فی المکان که واجب نیست در نماز، کون الشخص علی هیئة القیام واجب است. ورکوع هم همینطور است، جلوس هم همینطور است. ولذا ترکیب بین غصب وبین قیام یا جلوس یا رکوع ترکیب انضمامی است.

قیام از باب اینکه انسان جسم است و نیاز به مکان دارد است. متکلم، شما می توانید تکلم بکنید در لامکان؟ نه. اما تکلم مصداق غصب نیست. شما می توانید نظر بکنید در لامکان؟ نه. اما نظر مصداق غصب نیست. قیام هم همینطور است. شما نمی تواند در لامکان قیام بکنید، اما قیام که واجب است مصداق غصب نیست. مثل اینکه شما رنگتان سفید باشد یا سرخ، این تأثیری دارد در غصب؟ سرخی رنگ شما مصداق غصب می شود؟ ولو سرخی رنگ شما هم مکان می خواهد. قیام یک حالتی است در شما، بله لازمه اینکه شما جسم هستید این است که مکان دارید. اما قیام فی حد ذاته از مقوله وضع است، اتحاد پیدا نمی کند با مقوله این. ما حالا رسیدیم به هویّ الی الرکوع. قبول کردیم که هویّ الی الرکوع اگر واجب باشد در نماز، مصداق تصرف در مال غیر است بدون اذنش. این مطلب را در بحث بعد بیشتر باز می کنیم.

فعل سوم در نماز: هویّ الی الرکوع و هویّ الی السجود ونهوض الی القیام است.

شکی نیست که هویّ الی الرکوع مصداق حرکت است و حرکت در مکان مغصوب مصداق غصب است. ولذا اگر کسی هویّ الی الرکوع را جزء واجبات نماز بداند، یا هویّ الی السجود را ویا نهوض الی القیام را جزء واجبات نماز بداند، ترکیب این واجب با غصب ترکیب اتحادی خواهد بود.

نفرمائید که غصب استیلاء بر مال غیر است بدون اذن او. و این شخصی که وارد این منزل غصبی شد غصب کرد سواء صلی فیه أم لا. پس غصب غیر از هویّ الی الرکوع است.

جواب این است که اصلا غصب موضوع حکم شرعی نیست در این بحث ما. موضوع حرمت تصرف این است که لایحل لاحد أن یتصرف فی مال غیره بدون اذنه سواء صدق علیه الغصب أم لا. ما دائر مدار عنوان غصب نیستیم. هویّ الی الرکوع مصداق تصرف در مال غیر است. چون حرکت در فضائی است که ملک غیر است. مثل اینکه کسی دستانش را وارد ملک ماشین مردم بکند، خب این دستانش را که وارد ماشین مردم کرد این غصب نیست ولذا ضامن نیست، شیشه یک ماشینی پائین است یکی بیاید دستانش را بکند داخل ماشین، نمی گویند علی الید ما اخذت حتی تؤدی. نه، استیلاء بر مال غیر موجب ضمان است، شما استیلاء پیدا نکردی بر مال غیر. اما این کار تو حرام است. لایحل لاحد أن یتصرف فی مال غیره بدون اذنه. خب هویّ الی الرکوع مصداق غصب هم نباشد مهم نیست، مصداق تصرف است در مال غیر بدون اذن او.

مرحوم محقق عراقی فرموده است: اگر مصداق تصرف هم نباشد مصداق انتفاع به مال غیر هست. همانطوری که تصرف در مال غیر حرام است انتفاع به مال غیر هم حرام است. ایشان مثال می زند مثل استفاده کردن از نور چراغ دیگران، این تصرف در چراغ نیست انتفاع از چراغ است. حرام است. یک خیمه ای شخص نصب کرده رفته وضوء بگیرد وبرگردد شما بروید زیرش استراحت کنید، تصرف در خیمه نکردید، چون در بیابان خیمه زده اند رفتید در این بیابان خوابیدید این خمیه هم بالای سر شما وشما را از سرما وکرما حفظ می کند. ولی این انتفاع به مال غیر است و انتفاع به مال حرام است. هویّ الی الرکوع هم برفرض تصرف خارجی در مال غیر نباشد اما انتفاع به مال غیر که هست، واین حرام است.

اقول: این فرمایش محقق عراقی به نظر ناتمام می آید. ما دلیلی بر حرمت انتفاع به مال غیر نداریم. مغازه داری چراغ روشن کرده، این آقا برق خانه اش رفته می آید در کوچه کنار مغازه این شخص درسش را مطالعه می کند. مغازه دار بگوید من راضی نیستم از نور چراغ مغازه من استفاده کنی. خب راضی نباش. دلیلی نداریم بر حرمت این کار. شخصی در سرما هیزم روشن کرده گرم بشود، شما هم رفتی نزدیک او از گرما استفاده می کنی، می گوید راضی نیستم. شما می گوئی من تصرفی نمی کنم در مال تو. به چه دلیل این حرام باشد؟. لا یحل أن یتصرف که موضوعش تصرف است. موثقه سماعه هم که لایحل مال امرئ مسلم الا بطیبة نفسه این هم اثر ظاهرش همان تصرف در مال مسلم است. اطلاق ندارد نسبت به غیر اثر ظاهر. بلکه ما در اصول عرض کرده ایم، در فقه هم عرض کرده ایم تبعا لشیخنا الاستاذ و السید الصدر قدهما که حذف متعلق موجب اجمال می شود. چه می دانیم متعلق چیست؟ اگر هم اثر ظاهر نبود و انصراف نداشت لایجب مال امرئ مسلم به تصرف در مال مسلمان، لااقل مجمل است. چون متعلق محذوف است. مال مسلم حلال نیست چه چیزی از آن حلال نیست؟ تصرف در آن یا انتفاع به آن؟ فوقش مجمل است. و قدر متیقن این است که تصرف حرام است. یک آقایی درس می گوید مکان هم عام است، میگوید راضی نیستم افرادی که واجد شرائطی که من تعیین می کنم نباشند در این جلسه حضور پیدا کنند. آیا حرام است کسی برود در این مکان عام شرکت کند؟! چه حرمتی دارد؟ اینکه بگوید تو انتفاع می بری از منبر من، خب انتفاع می برد ببرد.

پس ما معتقدیم هویّ الی الرکوع و هویّ الی السجود و النهوض الی القیام مصداق تصرف در مال غیر هست.

فرق می کند با قیام. قیام خود آن هیئت قیام هست، او مصداق غصب و مصداق تصرف در مال غیر نیست. البته همان را هم محقق عراقی می گوید قیام مصداق انتفاع به مال غیر است. شما در این مکان قیام کردید پس انتفاع بردید به مال غیر. که ما آنجا هم به محقق عراقی اشکال داریم که اولا انتفاع به مال غیر حرام نیست. ثانیا: قیام فی الارض، آن حیث قیام فی الارض بودن انتفاع به مال غیر است، نه آن حیث قیام که یک حالتی است در این مصلی. بله کون قیامه فی هذا المکان او انتفاع به مال غیر است، ولی ذات قیام یک حالتی است در این شخص که نسبة بعض اجزائه الی بعض تکون بنحو ینتزع عنه حالة القیام. قیام متحد با غصب وتصرف در مال غیر بلکه حتی متحد با انتفاع به مال غیر هم نیست. اما فرق می کند با هویّ الی الرکوع مثلا. هویّ الی الرکوع مصداق حرکت در فضاء دیگران هست. این هم مصداق انتفاع به مال غیر است و هم مصداق تصرف در مال غیر است. ولذا اگر هویّ الی الرکوع از واجبات نماز باشد ما می پذیریم که ترکیبش با غصب ترکیب اتحادی است.

اما مهم در بحث این است که آیا هویّ الی الرکوع مثلا از واجبات نماز است، یا نه، مقدمه وجود رکوع است. آنی که در نماز واجب است رکوع است، مقدمه وجودیه آن هویّ الی الرکوع است. وهکذا الهویّ الی السجود.

به نظر ما هویّ الی الرکوع مثلا واجب نیست در نماز بلکه مقدمه واجب است.

دلیلی که ممکن است آورده بشود بر جزئیت اینها دو تا است که ما جواب می دهیم:

دلیل اول: گفته می شود در نماز نگفته اند کن راکعا. اگر می گفتند کن راکعا، بله رکوع یک حالتی است در جسم، ممکن است یک طفلی از شکم مادر راکعا متولد بشود، راکع مادرزادی. راکع است.

اما وقتی می گویند ارکع، این ظاهر است در احداث. یا اسجد ظاهر است در احداث. ولذا اگر کسی در حال سجده شکر بود، آیه سجده خوانده شد و او استماع کرد، نمی تواند در ادامه سجده بگوید نیت می کنم سجده واجبه را. نخیر، باید پیشانی اش را از مهر بردارد ومقداری بیاید بالا که عرفا دیگر به او نگویند ساجد، (باید بیش از چند سانت بیاید بالا، یکی دو سانت کافی نیست) بعد برگردد به نیت سجود واجب سجده کند. چون به او می گویند «إذا قرء آیة العظیمة فاسجد». ولذا مرحوم آقای خوئی وآقای سیستانی وآقای تبریزی در باب غسل احتیاط واجب می کنند می گویند سر و گردنت را که شستی از زیر دوش بیا بیرون بعد برگرد زیر دوش طرف راست و چپ را بشور. چرا؟ برای اینکه بعد از تمام شدن غسل رأس ورقبه حالا باید احداث کنی غسل جانب ایمن و ایسر را. ادامه غسل قبلی نباشد. این آب دوش همینجور دارد می آید روی بدن شما و استمرار دارد، باید این را منقطع بکنی از جسدت دومرتبه شروع کنی تا اینکه امر به اغسل جسدک بعد ما غسلت رأسک و رقبتک صادق باشد.

خلاصه این وجه این را می خواهد بگوید که متفاهم از ارکع این است که احداث رکوع لازم است، وتا هویّ الی الرکوع نکنی احداث رکوع نکرده ای.

اقول: بسیار خوب احداث رکوع لازم است، اما احداث رکوع یعنی چی؟ یعنی وجود رکوع که مسبوق به عدم است نه وجود استمراری. وجود حادث ومسبوق به عدم. خب وجود مسبوق به عدم رکوع یعنی الان راکع باشی که آن قبل راکع نبودی. نه اینکه هویّ الی الرکوع هم جزء رکوع باشد.

پس این استدلال تمام نیست.

دلیل دوم: گفته می شود که رکوع صدقش متوقف بر این است که عن قیام باشد. آقای خوئی هر چند معتقد است که هویّ الی الرکوع جزء واجبات نماز نیست ولی در فقه وقتی می رسد به بحث قیام قبل الرکوع که آیا قیام قبل الرکوع اصلا واجب است و رکن است؟ ما دلیلی غیر از اجماع دلیل خاص نداریم. آقای خوئی ره می گوید خود خطاب امر به رکوع این را اقتضاء می کند. اگر کسی فراموش کند رکوع را بیاید به سمت سجده یادش بیاید که رکوع را فراموش کرده، بعد با همان حالت انحناء و تقوّس برگردد به حال رکوع بدون اینکه قیام بکند، عرف نمی گوید رکع. ولذا باید برگردد به حال قیام دومرتبه بیاید رکوع. این را ایشان در فقه دارند.

ولذا بر همین اساس گفته می شود که ارکع نیاز دارد به اینکه رکوع عن قیام باشد. خب رکوع عن قیام یعنی قیام ثم الهویّ الی الرکوع.

اقول: جواب از این هم این است که اولا: این مطلب را برفرض قبول کنیم دلیل نمی شود که قیام والهویّ جزء رکوع باشد. فوقش می شود شرط. اگر شرط باشد تقید جزء وقید خارج. شرط خارج است از حقیقت واجب، تقید به شرط داخل است. بنابر این صدق رکوع مشروط است به سبق قیام و هویّ، اما نه اینکه قیام و هویّ جزء رکوع باشند و متعلق امر باشند.

ثانیا: این ادعا تمام نیست. اگر یک کسی از حال سجده برگردد به حال رکوع چه کسی گفته نمی گویند «رکعَ» یا «و هو راکع»؟ چرا نگویند؟ اگر کسی خوابیده بود ودراز کشیده بود، همان دراز کشیده بود به او گفتند یا ایها الذین آمنوا ارکعوا، او هم با همان حالتی که دراز کشیده بود خودش را جمع وجور کرد بدون اینکه قیام کند تقوّس پیدا کرد شود راکع، نمی گویند رکع؟ چرا نگویند.

حضرت امام هم با اینکه در کتاب اصولشان تمایل دارند بگویند رکوع فعل است، رکوع کردن، خم شدن، و هویّ هم جزء رکوع است، اصلا خود هویّ الی الرکوع تعظیم است، ولذا در مقابل سلاطین خضوع می کردند خود همینکه از حال قیام برگردد بیاید به حال رکوع، خود همین تعظیم است. تمایلشان در اصول به این است. ولی در فقه خودشان به این نتیجه رسیده اند که نه اصلا در مفهوم رکوع لغت می گوید انحناء، شیوخ رکّع، شیوخ رکّع مگر چیست؟ پیرمرد قد خمیده، شجرة راکعة یعنی درخت خمیده. در مفهوم رکوع نیامده است که رکوع عن قیام. ولذا به فرمایش حضرت امام اگر نبود اجماع، ما دلیلی نداشتیم که قیام قبل از رکوع رکن است. اصلا خود اینکه می گویند هویّ الی الرکوع معلوم می شود که رکوع غیر از هویّ است. اینکه می گویند اهوی الی الرکوع. یا اینکه می گویند القیام قبل الرکوع، خود این نشان می دهد که رکوع غیر از قیام قبل الرکوع است، غیر از هویّ قبل الرکوع است.

ولذا ما هیچ دلیلی نداریم که هویّ الی الرکوع واجب باشد در نماز. هویّ الی السجود هم دلیل نداریم جزء نماز باشد. سجد معنایش این نیست که خودش را پرتاب کرد و انداخت به زمین. نه سجد یعنی احداث سجود کرد، سجود هم یک هیأتی است در مصلی، شبیه رکوع و قیام و جلوس.